

### متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم با عرض سلام خدمت استاد: عاجزانه التماس می نمایم گره کار بنده حقیر را باز کنید که با حالی نزار خدمتتان رسیده ام. بعد از استمداد از حضرت حق تعالی و توسل به ساحت مقدس پیامبر اکرم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام)، اینک دست یاری بسوی شما دراز کرده ام، باشد که خداوند این بنده ی حقیر را توسط شما از ضلالت و گمراهی نجات دهد. سالها پیش، در سن ۱۴ سالگی، با لطف و توفیق الهی شروع کردم به نماز خواندن. همین طور که روزها می گذشت به وضوح ید الهی را می دیدم که مرا بسمت قرب خودش پیش می کشید. کم کم نمازهایم در اول وقت و در مسجد اقامه می شد. تمام واجبات را انجام می دادم و کوچکترین گناهی مرتکب نمی شدم. بعد از مدتی شک و شبهاتی برای اینجانب در مورد خداوند نبوت حضرت ختمی مرتبت پیش آمد که برای اقناع ذهنی مجبور گشتم به کتب کلامی پیرامون توحید و نبوت و معاد رجوع کنم و مدتی مشغول آن بودم که البته مطمئناً این شکیات از جانب باری تعالی بوجود آمده بودند زیرا هم کنترل شده بودند و هم اینکه اینجانب بدنبال مطالعه ی کتب ضاله نبودم که برایم شکی بوجود بیاید و بطور یقین خواست خدا بود برای تقویت ایمانم که الحمدالله به اقناع ذهنی و فکری رسیدم. با هر گره ی ذهنی که برطرف می گشت گویی بیشتر به معنای آیه ی «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» پی می بردم و کاری جز سجده بر آستانش نمی توانستم انجام دهم. اما مسائل فلسفی و کلامی ارضا و سیرابم نمی کرد و فقط برای اقناع ذهنم مفید بود، از این رو قدم در راه عاشقی با او نهادیم که صراط مستقیم و مسیر قرب الهی را در اینجا یافتیم. به مرور زمان مستحبات را نیز انجام داده و از مکروهات اجتناب نمودم. در تمام روز چشمانم به احدی از نامحرم نمی افتاد. نماز شب و تهجدم ترک نمی شد. چنان از حلاوت و شیرینی مناجات سیراب می شدم که ترک غیرالله نمودم. بیشتر اوقاتم در مسجد سپری می گشت. به هنگام نماز حضور قلبی کامل داشتم و از خطورات قلبی و نفخات الهی، حظ لازم را می بردم. از استهزاء دیگران باکی نداشتم و هدفم در زندگی که قرب الهی بود برایم کاملاً بصورت ملکه در آمده بود، و با جان و در سیر درونی که با خود داشتم به این هدف متعالی رسیده بودم پس به کارهای بیهوده و معاشرت با افراد لابلالی مشغول نمی شدم. هر از چند گاهی بابی از ابواب معرفت بر من گشوده می شد و چیزهایی از حقایق قرآن و یا عبادت و یا معرفت خدا بصورت آنی بر قلبم وارد می گشت که هیچ پیش زمینه و مطالعه ای، مسبب آن نبود. هر روز بصورت ناخودآگاه مراقبه انجام می شد، بدون اینکه اصلاً بدانم مراقبه چیست، گویی نیرویی خارجی به هنگام نزدیک شدن به مناهی و معاصی و مکروهات در گوشم زمزمه می کرد که نزدیکش

نشوم. در واقع سیر و اطوار مختلف نفسم را بطور کامل درک می کردم. روحم به قدری لطیف شده بود که کوچکترین کدورتی حضور قلبم در نماز را بهم می زد. گاهی گمان می کردم مخاطب خاص قرآن مجید منم زیرا آیات کریمه ای کاملاً منطبق بر نفس و حالات نفسانیم بود. تعجب تمام سراپای وجودم را می گرفت وقتی می دیدم مردم لذت نماز و مناجات را رها کرده و به امور دنیوی مشغولند. ۴، ۵ سال به این منوال گذشت و من هر روز با عهده‌ی که با رب العالمین بسته بودم، پای بند تر می شدم، می توانم بگویم در طول این مدت کوچکترین مکروهی از من سر نزد. اما... در سن ۱۹ سالگی (بعد از گذشت ۵ سال)، هنوز نمی دانم در کدام امتحان الهی شکست خوردم و شیطان رجیم به کدامین فریب مرا گمراه نمود (شاید به خاطر همین منیت و عجب و غروری که در سطور بالا به چشم می خورد که سراپای مرا فرا گرفته بود) ناگهان تمامی حالات روحانیم به یکباره از بین رفت، احساس می کردم خداوند دیگر به من نظر نمی کند، من که لذت معاشقه با یار را چشیده بودم، اینک نمی توانستم این بی مهری را تحمل کنم، گمان می کردم به استدراج مبتلا شده و در عرض مدت بسیار کمی به همان ترتیب که پله های قرب را طی نموده بودم، به همان ترتیب نزول نمودم، اصلاً نفهمیدم چه شد ولی تا به خود آمدم از آن همه مراعات شرعی چیزی نمانده بود، هیچ و هیچ و هیچ. (ناگفته نماند این مرحله با ورود این بنده ی حقیر به دانشگاه شروع شد و البته محیط فاقد طهارت دانشگاه و همچنین برخورد با نامحرم و جایگزین کردن عشق زمینی با عشق الهی تاثیر بسیار مخربی بر روح بنده داشت). نه تنها مستحبات بلکه واجباتم نیز ترک شد. این حالت عصیانگری در من از ۲۰ تا ۲۶ سالگی ادامه داشت. الامان من مکر الله. وای بر من! که آن توفیقات را از خود دانستم و ندانستم که اوست که اراده فرموده کم بخورم و کم بخوابم و کم بگویم. وای بر من از این تکبر و غرور. این حقیر عاصی در اثر جهل به عظمت و غنای خداوند و عجب به عمل و تکیه به خود، خود را به عجز و نیازمندی و حقارت نشناختم، به عمل خود دلخوش گردیده، ترس از دل بیرون کردم، غافل از اینکه چه عمل های بزرگی که فقط در نزد صاحبش بزرگ است و نه نزد خداوند. من روسیاه کی گمان می کردم از این توفیقات محروم گردم؟ وای بر من! گیرم که بابتی هم از ابواب معرفت گشوده شده بود، اما حقیر از غرور و تکیه به فهم و کسب خود نترسیدم و در اداء شکر جل جلاله کوتاهی و سستی نمودم، آنگاه از فضل خدا محروم و به خذلان مبتلا گشتم و به بلای حجاب و فراق که نزد اهل معرفت، اشد عذاب است دچار شدم که آنقدر سنگین است که جوان را پیر می کند و پیر را فرتوت. می خواهم بگویم از آن نوجوان با تقوا اینک به پست تر از حیوان رسیده بودم. تا اینکه در سن ۲۶ سالگی ازدواج نمودم. اینک که این نامه را می نویسم ۲۷ سال دارم و دوباره آن ذوق و شوق الهی مانند دوران نوجوانی ام در من شعله کشیده است. آرام و قرار ندارم. می خواهم دوباره قدم در راه قرب الهی بگذارم. قسم می خورم هیچ فردی به اندازه ی این بنده ی حقیر بخاطر ۶ سال از عمرش، اینچنین حسرت نخورده و نمی خورد. اینک می اندیشم که اگر این مسیر متعالی قرب الهی را گم نکرده بودم اینک بسیار به خدا نزدیک تر بودم و این فکر و حسرت و حسرت و حسرت هر لحظه می آزاردم. به زیارت شمس الشمس، امام

رضا (ع) رفتم و در بارگاهش به درگاه خداوند توبه نمودم شاید که مقبول گردد. اینک خدا را مهربان یافتم و امیدوارم از گناهانم بگذرد، اما با این ۶ سال خسران و گمراهی چه کنم؟ وای بر من.... والله قسم که حجت بر من تمام شده بود (با وجود آن حلاوت ها، خطورات قلبی و نفحات الهی) چگونه می شود که کسی اینها را با قلبش درک کند و سپس گمراه شود؟ بخدا اگر از داغ این مصیبت بمیرم رواست. اینک نمازهایم را اول وقت و در مسجد می خوانم و از محرمات و مکروهات کناره گرفتم، وارد حوزه علمیه شده ام و مانند گذشته می خواهم پا در مسیر قرب الهی بگذارم اما..... حسرت این ۶ سال هر لحظه می آزاردم. هر لحظه بغضی در گلو دارم که به یک آه می شکند. آن الطاف و نفحات الهی کجاست؟ گویی دیگر از آن عشق بازی ها خبری نیست. بنده به حضرتش امیدوارم و صد امید دارم که این سراپا تقصیر را ببخشاید، اما به آن ذات لایزال الهی قسم، حاضرم مرا به سخت ترین عذاب ها گرفتار سازد ولی لحظه ای و آنی نگاهش را از من نگیرد که مرا تاب و توان تحمل فراقش نیست. (فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت الی عذابک فکیف اصبر علی فراقک). اینک به عنوان فردی سراپا تقصیر از حضرتعالی درخواست کمک دارم. اینک پر از خوف (و رجاء) هستم که آیا آن ارحم الراحمین توبه ام را می پذیرد؟ اما بزرگتر از این حزن و خوف و حسرت، اینست که نمی دانم با این ۶ سال خسران چه کنم؟ مرا درک می کنید؟ ۶ سال از جوانی و بهترین سالهای عمرم که می توانستم بسیار به خدا نزدیک شوم را در وادی گمراهی و ضلالت به سر بردم. اینک بفرمائید چه کنم تا در مقام جبران این سالهای از دست رفته ی بی بازگشت بر آییم؟ در صورت بخشش آن ذات بی همتا، آیا هنوز می توان از بندگان مقرب خداوند شد؟ این ۶ سال را چگونه جبران کنم؟ بفرمائید آیا اصلاً امکان جبران وجود دارد؟ چگونه می توان دوباره در مسیر سلوک الی الحق قرار گرفت؟ آیا باید از ابتدا شروع کرد؟ آیا اعمال آن ۵ سال که در مسیر قرب بودم احباط شده و هیچ تاثیری در حالات کنونی من ندارد؟ خدمتتان تکرار کنم که اینک حالت نفسانی خاصی جز حسرت بر گذشته ندارم. استاد گرامی، در یک کلام، حال من خوب نیست. باور کنید خوب نیستم. هر لحظه انتظار مفارقت روح از بدنم را دارم. حسرت این ۶ سال که می توانستم به خدا بیشتر نزدیک شوم، دارد ذره ذره مرا آب می کند. نمی دانم از کجا باید شروع کنم؟ الان که طلبه شده ام. حسرتم افزون نیز گشته. کاش بجای دانشگاه از ابتدا به حوزه علمیه می رفتم. آه از حماقت.... التماس می کنم این بنده ی حقیر را راهنمایی و دعا بفرمائید. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته بنده گنهکار عاصی ....

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حداقل آنچه خداوند در این رابطه به ما فرموده است این است که می فرماید: «ان الحسنات یذهبن السيئات» به همان معنایی که اگر شریعت الهی را ادامه دهیم، سیئات برده می شود و از آن مهم تر آن جا است که می فرماید: «مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ( فرقان ۷۰)» در این آیه آن چنان ما را دلگرم و

امیدوار می‌کند که در قیامت، گناهان ما تبدیل به حسنات شده است. زیرا دل‌کندن از گناهی که نفس اماره سخت، طالب آن است کار کمی نیست. از آن طرف درست است که آدم از بهشت رانده شد و از آن فضای روحانی محروم گشت و با ندای «إِهْبَطُوا» گرفتار سختی زمین شد، ولی به او فرمود: «فَأَمَّا يَا أَيُّكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۳۸/بقره) چنان‌چه در تنگنای زمین از هدایتی که برایتان فرستاده می‌شود، تبعیت کنید، شما را خوف از آینده و غم از گذشته جایی ندارد. موفق باشید